



امارت اسلامی افغانستان

وزارت ارشاد، حج و اوقاف

ریاست عمومی ارشاد و انسجام مساجد

موضوع خطابت روز جمعه و تقریر و بیان

تحریر شده که به تمام خطباء مرکز و ولایات

به هر دو زبان ملی کشور (دري و پشتو) ارسال میگردد



۱۹/ ربیع الاول/ ۱۴۴۷ هـ، ق موافق ۲۱/ سنبله/ ۱۴۰۴ هـ، ش

واقعه أصحاب الأخدود و عبرت گرفتن از آن

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه، ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه، ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، الملك الحق المبين، ونشهد أن سيدنا ونبينا محمداً عبده ورسوله، المبعوث رحمة للعالمين، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه والتابعين، وسلم تسليمًا كثيراً، أما بعد: قال الله سبحانه وتعالى: (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۝ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۝ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ۝ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ ۝ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ۝ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ۝ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۝ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۝ الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۝ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ) [البروج: ۱-۱۱]

حضر محترم وشنودگان گرامی!

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته!

مبارزه میان حق و باطل، ظلم و عدالت، کفر و اسلام از آفرینش آدم علیه السلام آغاز شده و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. امروز امت اسلامی در بدترین حالت مظلومیت قرار گرفته است و از هر طرف در محاصره ظلم‌ها، تجاوزها و توطئه‌های کفار و صهیونیست‌ها گرفتار است و تمام جهان در ظلم و بربریت در برابر آن یک‌صدا شده‌اند.

اگر به وضعیت غزه نگاه کنیم، می‌بینیم که مسلمانان بدترین شرایط تاریخ را سپری می‌کنند و تمام جهان - با وجود اینکه این فجایع را می‌بینند - تماشاچی هستند، ولی به خاطر منافع کفری، کسی حاضر نیست پا پیش بگذارد و صدای حق را بلند کند. مردم غزه، کودکان، زنان، سالخورده‌گان و جوانان بی‌دفاع چه گناهی کرده‌اند که همه جهان علیه آنان بسیج شده است؟ در کشتار این ملت مظلوم، ویران کردن خانه‌هایشان و زندانی ساختنشان هیچ تردیدی نمی‌کنند؛ آنان را در محاصره غذایی و خوراکی گرفتار کرده‌اند و هر روز شمار زیادی از کودکان و پیران به دلیل حملات کشته می‌شوند. اما جرم و گناه آنان این است که می‌گویند: ما مسلمانیم و فلسطین خانه ماست.

همچنان ملت مظلوم افغانستان نیز از هر سو در محاصره کفار است. دنیای کفر آماده نیست که با امارت اسلامی افغانستان وارد گفتگو گردد. بزرگ‌ترین جرم افغان‌ها این است که اشغالگران را از کشورشان بیرون کردند و به آنان گفتند: ما مسلمانیم و افغانستان سرزمین و خانه به ارث رسیده از نیاکان ماست.

اما حقیقت این است که کفار جهان در برابر مسلمانان همه یکدست و یکپارچه‌اند؛ غرب از موضع شرق عدول نمی‌کند و شرق از موضع غرب فاصله نمی‌گیرد، هرچند در میان خود اختلافاتی داشته باشند.

قرآن کریم که کتاب معجزه الهی است که بیان همه حالات دنیا و آخرت به‌طور اجمالی و تفصیلی در آن وجود دارد. در قصه‌های قرآنی، خداوند با تعبیرات معجزه‌آسا وقایع ظلم گذشتگان - چه امت‌های مظلوم و چه ستمگران - را برای ما بیان کرده است تا مسلمانان در برابر ظلم‌ها از صبر و استقامت کار گیرند، زیرا کامیابی سهم آنان است، و نیز این حقیقت را به یاد می‌آورد که در برابر هر جبار و باطل باید استوار و محکم باشند و به هیچ وجه در برابر جبر، ظلم و بربریت ستمگران تسلیم نشوند. از جمله این وقایع، داستان اصحاب الاخدود است که خداوند جل جلاله در کتاب خود ذکر کرده است تا در آن ژرف اندیشه کنیم، از آن عبرت‌ها بگیریم، راه قربانی‌ها و فداکاری‌های حق‌جویان مظلوم گذشته را پیروی نماییم، و در برابر هر نوع استکبار محکم و استوار بایستیم و در دام‌های پر از فریب آنان گرفتار نشویم.

ما باید داستان اصحاب الاخدود را با دقت و اندیشه بخوانیم و در این باره بیندیشیم که مسلمانانی که در دام اصحاب الاخدود گرفتار آمدند، در برابر پادشاه ستمگر چه موضعی اتخاذ کردند؟ آیا آنان در برابر ظلم از دین توحید خود دست برداشتند؟ آیا برای مسلمان کردن دیگران، راه عزیمت را در پیش گرفتند یا راه رخصت را؟

خداوند جل جلاله می‌فرماید: (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۝ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۝ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ۝ قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ۝ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ۝ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ۝ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۝ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۝ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۝ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ) [البروج: ۱-۱۱]
ترجمه:- قسم به آسمانی که دارای برجها است؛ و قسم به روز موعود که روز قیامت است؛ و قسم به شاهد (روز جمعه) و قسم به مشهود (روز عرفه) است. اهل خندق‌ها کشته شدند؛ خندق‌های پراش و دارای هیزم فراوان؛ و قتیکه بر آن خندق‌ها نشسته بودند و آنها بر آنچه با مؤمنان میکردند حاضر بودند؛ و آنها از مومنان انتقام نگرفتند مگر اینکه به الله غالب و مستوده ایمان آورده بودند؛ آن ذاتی که فرمان روائی آسمانها و زمین از اوست والله بر همه چیز گواه و آگاه است. یقیناً؟ آنانیکه مردان و زنان مومن را در فتنه انداختند (عذاب دادند) باز توبه نکردند پس برای آنها عذاب دوزخ و همچنین عذاب سوزنده است، البته آنانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند باغهایی دارند که از زیر آن جوی‌ها روان است؛ این است پیروزی بزرگ.

در باره داستان اصحاب اُخدود، امام مسلم این واقعه را در صحیح مسلم چنین ذکر کرده است: (عَنْ صُهَيْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- قَالَ « كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ فَلَمَّا كَبِرَ قَالَ لِلْمَلِكِ إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَأَبْعَثْ إِلَيَّ غُلَامًا أَعْلَمُهُ السَّحْرَ. فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلَامًا يُعَلِّمُهُ فَكَانَ فِي طَرِيقِهِ إِذَا سَلَكَ رَاهِبٌ فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ فَأَعْجَبَهُ فَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَهُ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ فَقَالَ إِذَا خَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ حَسْبَنِي أَهْلِي، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ حَسْبَنِي السَّاحِرُ. فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى عَلَى دَابَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ حَبَسَتْ النَّاسَ فَقَالَ الْيَوْمَ أَعْلَمُ السَّاحِرُ أَفْضَلُ أَمْ الرَّاهِبُ فَأَخَذَ حَجَرًا فَقَالَ لِلَّهِمَّ إِنْ كَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فَاقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّةَ حَتَّى يَمُتِيَ -النَّاسُ. فَرَمَاهَا فَفَقَتَلَهَا وَمَضَى -النَّاسُ فَأَتَى الرَّاهِبَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ أَيُّ بَنَى أَنْتَ الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنِّي. قَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ مَا أَرَى وَإِنَّكَ سَتُبْتَلَى فَإِنْ ابْتُلِيتَ فَلَا تَدُلَّ عَلَى . وَكَانَ الْغُلَامُ

يُبْرئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيُدَاوِي النَّاسَ مِنْ سَائِرِ الْأَدْوَاءِ فَسَمِعَ جَلِيسُ الْمَلِكِ كَانَ قَدْ عَمِيَ فَأَتَاهُ بِهَدَايَا كَثِيرَةٍ فَقَالَ مَا هَذَا لَكَ أَجْمَعُ
 إِنَّ أَنْتَ شَفَيْتَنِي فَقَالَ إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ فَإِنْ أَنْتَ أَمَنْتَ بِاللَّهِ دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ. فَأَمَّنَ بِاللَّهِ فَشَفَاهُ اللَّهُ فَأَتَى الْمَلِكَ
 فَجَلَسَ إِلَيْهِ كَمَا كَانَ يَجْلِسُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ قَالَ رَبِّي. قَالَ وَلَكَ رَبٌّ غَيْرِي قَالَ رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ. فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ
 يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الْغُلَامِ فَجِئَ بِالْغُلَامِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ أَيْ بُنَى قَدْ بَلَغَ مِنْ سِحْرِكَ مَا تُبْرئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَتَفْعَلُ وَتَفْعَلُ. فَقَالَ
 إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ. فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الرَّاهِبِ فَجِئَ بِالرَّاهِبِ فَقِيلَ لَهُ ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ. فَأَبَى فَدَعَا
 بِالْمُنْشَارِ فَوَضَعَ الْمُنْشَارَ فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ فَشَقَّهُ حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ ثُمَّ جِئَ بِجَلِيسِ الْمَلِكِ فَقِيلَ لَهُ ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ. فَأَبَى فَوَضَعَ الْمُنْشَارَ
 فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ فَشَقَّهُ بِهِ حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ ثُمَّ جِئَ بِالْغُلَامِ فَقِيلَ لَهُ ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ. فَأَبَى فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ اذْهَبُوا بِهِ
 إِلَى جَبَلٍ كَذَا وَكَذَا فَاصْعَدُوا بِهِ الْجَبَلَ فَإِذَا بَلَغْتُمْ ذُرْوَتَهُ فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَاطْرَحُوهُ فَذْهَبُوا بِهِ فَصَعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ فَقَالَ اللَّهُمَّ
 اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ. فَارْجَفَ بِهِمُ الْجَبَلَ فَسَقَطُوا وَجَاءَ يَمْشِي إِلَى الْمَلِكِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ قَالَ كَفَانِيهِمُ اللَّهُ. فَدَفَعَهُ إِلَى
 نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ اذْهَبُوا بِهِ فَاحْمِلُوهُ فِي قُرْقُورٍ فَتَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَاقْذِفُوهُ.

فَذْهَبُوا بِهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، فَانْكَفَأَتْ بِهِمُ السَّفِينَةُ فَغَرِقُوا وَجَاءَ يَمْشِي- إِلَى الْمَلِكِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ قَالَ
 كَفَانِيهِمُ اللَّهُ، فَقَالَ لِلْمَلِكِ إِنَّكَ لَأَنْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمْرُكَ بِهِ. قَالَ وَمَا هُوَ قَالَ تَجْمَعُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَتَصْلُبُنِي عَلَى جِدْعٍ
 ثُمَّ خُذْ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِي ثُمَّ ضَعِ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قُلْ بِاسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْغُلَامِ، ثُمَّ ارْمِنِي فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتَنِي. فَجَمَعَ
 النَّاسُ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَصَلَبَهُ عَلَى جِدْعٍ ثُمَّ أَخَذَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ وَضَعَ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قَالَ بِاسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْغُلَامِ. ثُمَّ
 رَمَاهُ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صُدْغِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ فِي صُدْغِهِ فِي مَوْضِعِ السَّهْمِ فَمَاتَ فَقَالَ النَّاسُ أَمَّنَّا بِرَبِّ الْغُلَامِ أَمَّنَّا بِرَبِّ
 الْغُلَامِ، فَأَتَى الْمَلِكَ فَقِيلَ لَهُ أَرَأَيْتَ مَا كُنْتَ تَحْذَرُ قَدْ وَاللَّهِ نَزَلَ بِكَ حَذْرُكَ قَدْ آمَنَ النَّاسُ. فَأَمَرَ بِالْأُخْدُودِ فِي أَفْوَهِ السَّكَكِ فَخُدَّتْ
 وَأُضْرِمَ النَّيرانَ وَقَالَ مَنْ لَمْ يَرْجِعْ عَنْ دِينِهِ فَأَحْمُوهُ فِيهَا. أَوْ قِيلَ لَهُ اقْتَحِمِ. فَفَعَلُوا حَتَّى جَاءَتْ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا فَتَقَاعَسَتْ أَنْ
 تَقَعَ فِيهَا فَقَالَ لَهَا الْغُلَامُ يَا أُمِّهِ اصْبِرِي فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ». صحيح مسلم (٨/ ٢٢٩)، النووي شرح صحيح مسلم (٢٦/ ٤٥١)

ترجمه: از حضرت صهيب رضی الله عنه روایت است، او می گوید: یقیناً رسول الله علیه السلام فرمودند: در میان امت های پیش از
 شما پادشاهی بود و او جادوگری داشت. (امام نووی رحمه الله می فرماید که زمان این پادشاه در میان دوران عیسی علیه السلام و
 پیامبر علیه السلام بود، و مفسرین می گویند که نامش «ذو نواس» بود و در نجران پادشاه قبیله حمیر بود).

هنگامی که جادوگر پیر و فرتوت شد (و از مرگ بیمناک گردید)، به پادشاه گفت: من پیر شدم، پس جوانی نزد من بفرست تا
 سحر را به او بیاموزم. پس پادشاه جوانی نزد او فرستاد تا سحر را بیاموزد. (در برخی روایات آمده است که نام آن جوان «عبدالله
 بن ثامر» بود).

در راه آن پسر، هنگام رفتن نزد جادوگر، راهبی بود (راهب، عبادت کننده ای از نصارا که عقیده ی توحید داشت). پسر نزد آن راهب
 می نشست و سخنان او را می شنید و از سخنان راهب در شگفت می ماند. (در روایت دیگری آمده است که آن پسر دین راهب که
 توحید بود برگزید). پس هرگاه آن پسر نزد جادوگر می رفت، از راهب می گذشت — یعنی محل اقامت راهب در راه او بود — و نزد او
 می نشست. چون نزد جادوگر می رسید، او را می زد. پسر از زدن جادوگر نزد راهب شکایت برد. راهب به او گفت: هرگاه از جادوگر
 تر سیدی، به او بگو که خانواده ام مرا مشغول داشتند و دیر شد. و هرگاه از خانواده ات تر سیدی که بر تو خشم گیرند، بگو جادوگر
 مرا مشغول کرد یعنی نزد او معطل شدم.

این وضع ادامه یافت تا روزی بر حیوان بزرگی برخورد که راه مردم را بسته بود. پسر گفت (در دل خود): امروز خواهم دانست که جادوگر برتر است یا راهب؟ پس سنگی برگرفت و چنین گفت: «ای خدا! اگر کار راهب نزد تو از کار جادوگر بهتر است، این حیوان را (با این سنگ) بکش تا راه مردم گشوده شود.» پس سنگ را به حیوان زد و او را کشت و مردم روانه شدند. سپس نزد راهب آمد و داستان را برایش بیان کرد. راهب به او گفت: ای فرزندم! تو امروز از من بهتر شدی، کارت بدانجا رسیده که من آن را می‌بینم (یعنی ایمان و عقیده‌ات نیرومندتر گشته است و این نشانه نیکوست). و تو به زودی در آزمایش خواهی افتاد. اما هنگامی که در آزمایش افتادی، مرا به کسی نشان مده. آن پسر نابینای مادرزاد را شفا می‌داد، مبتلایان به برص را درمان می‌کرد و همه نوع بیماری‌های مردم را معالجه می‌نمود. مردی که نزد پادشاه می‌نشست و نابینا بود، از معالجه‌ی آن پسر- شنید. پس هدایای فراوان نزد او آورد و گفت: این همه مال تو، اگر مرا درمان کنی و بینایم سازی.

پسر به او گفت: من شفا دهنده نیستم، بی‌گمان شفا را تنها الله می‌دهد. اگر به الله ایمان آوری، من از الله برای تو شفا می‌خواهم و تو سالم می‌شوی. آن مرد به الله ایمان آورد و الله به او شفا داد.

آن مرد نزد پادشاه رفت و همان‌گونه که پیشتر می‌نشست، نشست. پادشاه به او گفت: چه کسی بینایی را به تو بازگرداند؟ او گفت: پروردگارم بینایی را به من بازگرداند. پادشاه گفت: آیا جز من پروردگاری داری؟ مرد گفت: پروردگار من و پروردگار تو خداوند (تعالی) است.

پس پادشاه آن مرد را گرفت و آن قدر شکنجه داد تا آن مرد آن پسر را به او نشان داد. آن پسر آورده شد. پادشاه به او گفت: ای فرزندم! با سحر خود به چنین مرتبه‌ای رسیدی که نابینای مادرزاد را درمان می‌کنی و بیمار برص را شفا می‌دهی و چنین و چنان می‌کنی؟ پسر گفت: من به کسی شفا نمی‌دهم، بی‌گمان شفا را خداوند (تعالی) می‌دهد.

پس پادشاه او را گرفت و آن قدر شکنجه داد تا آن پسر راهب را به او نشان داد. راهب آورده شد و به او گفته شد که از دینت (که توحید است) بازگرد. او از بازگشتن از دین امتناع کرد. پس آره آوردند و بر وسط سرش نهادند و او را دو نیم کردند و دو بخش بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن مردی که نزد پادشاه می‌نشست آورده شد و به او گفته شد: از دینت بازگرد. او از این کار امتناع کرد. پس آره بر وسط سرش نهاده شد و او دو نیم گردید و دو بخش بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن پسر آورده شد و به او گفته شد: از دینت بازگرد. او امتناع کرد. پادشاه او را به گروهی از یارانش سپرد و گفت: او را به فلان کوه ببرید و به قله‌اش بالا برید، اگر از دینش بازگشت، رهایش کنید و اگر بازنگشت، او را از کوه بیندازید.

پس آنان آن پسر- را به کوه بردند و به قله‌اش بالا بردند. پسر- چنین دعا کرد: «ای خدا! مرا از اینان کفایت کن به هر آنچه تو بخواهی.» پس کوه سخت لرزید و آنان از کوه افتاده و هلاک شدند. پسر بازگشت و نزد پادشاه رسید. پادشاه به او گفت: یارانت چه شدند؟ پسر گفت: خدا مرا از آنان نجات داد. پادشاه بار دیگر به گروهی دیگر گفت: او را در کشتی به میان دریا ببرید، اگر از دینش بازگشت، رهایش کنید و اگر بازنگشت، او را در دریا غرق کنید. آنان او را در کشتی بردند.

پسر دعا کرد: «ای خدا! مرا از اینان کفایت کن به هر آنچه تو بخواهی.» کشتی بر آنان واژگون شد و همه غرق گردیدند و پسر باز به تنهایی نزد پادشاه آمد. پادشاه پرسید: یارانت چه شدند؟ پسر گفت: خدا مرا از آنان نجات داد.

پسر به پادشاه گفت: تو هرگز نمی‌توانی مرا بکشی مگر آنکه کاری را که من به تو می‌گویم انجام دهی، آنگاه می‌توانی مرا بکشی. پادشاه گفت: آن کار چیست؟ پسر گفت: همه مردم را در یک میدان گردآور، و مرا بر تنه‌ی درختی ببند، سپس تیری از ترکش من

بگیر و در کمان بنه و بگو: «بسم الله رب الغلام» به نام خداوند که پروردگار این پسر است، آنگاه مرا بزن. اگر چنین کردی، مرا خواهی کشت.

پادشاه مردم را در میدانی گرد آورد و آن پسر را بر تنه درختی بست. سپس تیری از ترکش او بیرون آورد و در کمان نهاد و گفت: «بسم الله رب الغلام» به نام خداوند که پروردگار این پسر است. سپس به سوی پسر پرتاب کرد. تیر بر شقیقه‌ی پسر خورد. پسر دست بر جای تیر نهاد و همان‌جا به شهادت رسید. مردم فریاد زدند: «ما به پروردگار این پسر ایمان آوردیم! ما به پروردگار این پسر ایمان آوردیم! ما به پروردگار این پسر ایمان آوردیم!» به پادشاه گفته شد: آنچه از آن می‌ترسیدی بر تو واقع شد؛ همه مردم ایمان آوردند. پس پادشاه فرمان داد که در کوچه‌های شهر خندق‌هایی بزرگ بکنند و در آن‌ها آتش افروزند. خندق‌های بزرگ کنده شد و از آتش پر گردید. سپس پادشاه گفت: هر کس از دین خود بازنگشت، او را در آن خندق‌ها بیفکنید. پیروان پادشاه همان‌گونه کردند و هر کس ایمان آورده بود در آن انداخته شد. تا زنی آمد و به سبب کودکی که در آغوش داشت، از انداختن خود در آتش خود داری کرد. آن کودک به مادرش گفت: «ای مادر! صبر کن، که تو بر حق هستی.» در برخی روایات آمده است که آن زن نیز خود را در آتش افکند.

در روایت امام ترمذی آمده است که آن پسر دفن شد، گفته می‌شود آن پسر در دوران خلافت حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه بیرون آورده شد و دستش همان‌گونه بر پیشانی‌اش قرار داشت که هنگام کشته شدن گذاشته بود. سنن الترمذی (۴۳۷/۵). داستان اصحاب الأخدود، داستانی پُر از ظلم است که در تاریخ اسلام همواره خوانده می‌شود و مسلمانان آن را در کتاب مقدس خود، قرآن کریم، می‌خوانند و یاد اصحاب الأخدود را زنده می‌کنند و این داستان به مسلمانان درس صبر، استقامت و غیرت بر دین توحید در راه خدا می‌دهد.

عبرت‌ها و درس‌ها در واقعه اصحاب الأخدود:

در واقعه اصحاب الأخدود درس‌ها و عبرت‌های بی‌شمار و وجود دارد که برخی از آن‌ها قرار ذیل است:

عبرت نخست: پیروان راه حق با کشتن و شکنجه از بین نمی‌روند و شکست نمی‌خورند، بلکه در هر حال زنده و کامیاب‌اند. در تاریخ بشریت، بسیاری از ظالمان به مسلمانان آسیب رسانده‌اند و آنان را در آزمون‌های گوناگون انداخته‌اند، اما در نهایت ظالمان و کافران می‌میرند و نابود می‌شوند و به عذاب‌های آخرت گرفتار می‌گردند، و مانند اصحاب الأخدود در آتش‌ها می‌سوزند. در حالی که کامیابی از آن حق‌طلبان و مؤمنان است. عجیب است که کشته می‌شوند مؤمنان، در آتش سوزانده می‌شوند هم مؤمنان، و برای این‌که از دین حق دست بردارند در آتش انداخته می‌شوند مؤمنان؛ ولی در پایان همین مؤمنان کامیاب‌اند و نصرت الهی از آن ایشان است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: {وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ} [البقرة: ۱۵۴].

ترجمه: - و کسانی را که در راه الله کشته می‌شوند مرده نخوانید، بلکه آنان در نزد الله زنده‌اند ولی شما آن زندگی برزخی را نمی‌دانید. و همچنان در پایان همین واقعه، خداوند متعال می‌فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ} [البروج: ۱۱].

ترجمه:- البته آنانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند باغهایی دارند که از زیر آن جوی ها روان است؛ این است پیروزی بزرگ. الله تعالی کامیابی را در جنگ به شمشیرهای فراوان، تانک ها و کثرت شهیدان مسلمانان وابسته نکرده است و نه آن را پیروزی نظامی نامیده است؛ بلکه خداوند کامیابی و نصرت را در پایداری و استقامت بر دین در برابر دشمن قرار داده است. زیرا ثبات بر دین همان موقفی است که هم فکر و هم عقیده را می آفریند و همان آرمانی که مؤمن برای آن می جنگد، برای نسل های آینده زنده می ماند؛ و این خود کامیابی در دنیا و آخرت است، که همانا رسیدن به رضای الهی است. و کافران هرچند در جنگ غالب شوند، خداوند درباره آنان فرموده است که آنان هلاک اند: {قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ}.

پس زیان حقیقی در مرگ مجاهد و دعوتگر نیست، بلکه زیان حقیقی آن است که از دین روی گردانی و از حقیقت بازگردی و از مدعای خود عقب نشینی کنی و بر حق معامله نمایی. همچنین در جنگ کامیابی حقیقی در سالم ماندن بدن ها و حفظ اموال و نگهداری پایگاه ها نیست، بلکه کامیابی حقیقی این است که اگر زنده ماندی، در ایمان زنده باشی و اگر مردی، در ایمان بمیری؛ و باکی نیست که کافران تو را در آتش بسوزانند، یا با شمشیر سرت را بزنند، یا در آب غرق کنند، یا از کوه به زیر اندازند.

عبرت دوم: گاهی خداوند در کودکی چنان برکتی قرار می دهد که سبب هدایت و ایمان نسل های بسیار و گروه های فراوان می شود. اگر به قربانی آن پسر (غلام) که هنوز به جوانی نرسیده بود بنگریم، می بینیم ثبات و استقامت او در ایمان آن چنان اثر داشت که خود جانش را فدای ایمان کرد، اما سبب ایمان آوردن امت بزرگی شد که اثر آن تا امروز در قرآن کریم خوانده می شود و تکرار می گردد تا ما درس و عبرت بگیریم و بدانیم که در راه دین، کثرت مردم اعتبار ندارد، بلکه استحکام و پایداری عقیده مهم است. **عبرت سوم:** در واقعه اصحاب الاخدود اهمیت و ارزش تربیت فرزندان نهفته است.

در این داستان، نوجوانی بود که به خدای رحمان ایمان داشت و با طغیانگری روبه رو شد، اما بر ابلاغ حق پایدار ماند. برکت تربیت سالم آن بود که این نوجوان خود به دشمن راه کشتن خویش را آموخت، اما با مرگ خود دعوت عظیمی به توحید برای امت بجا گذاشت. او در راه دعوت نه گریخت و نه پنهان شد، بلکه بارها با شجاعت در برابر پادشاه ظالم ایستاد.

عبرت چهارم: ساختن عقیده مردم بر پایه ایمان به خداوند متعال. وقتی آن پسر— با کرامتی که خداوند به او داده بود بیماران را درمان می کرد و نابینایان مادرزاد و مبتلایان به برص را شفا می داد، هرگاه مردم از او شفا می خواستند، از فرصت استفاده می کرد و آنان را به عقیده توحید دعوت می نمود و می گفت: «أنا لا أشفي أحدا، إنما يشفي الله تعالى»؛ یعنی من شفا نمی دهم، بلکه شفا دهنده خداوند متعال است.

تا مردم بدانند خیر و شر در دست کیست و به اسباب بیش از حد تکیه نکنند. او در حالی که پادشاه خود را رب می دانست، عقیده مردم را اصلاح می کرد و به آنان تلقین می نمود که رب همان است که شفا می دهد، و کسی که شفا نمی دهد رب نیست.

عبرت پنجم: همه ی کافران یک ملت اند. در این واقعه درمی یابیم که همه ای کافران یک امت هستند. هر کافری که در هر زمان با مسلمان روبه رو شده، در پی آزار و کشتن مسلمان بوده است.

چنان که در داستان ابراهیم علیه السلام، نمرود و دیگر کافران گفتند: {قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ} [الأنبياء: ۶۸]. ترجمه:- اهل مجلس گفتند او را بسوزانید و معبودان تان را مدد کنید اگر میخواهید کاری بکنید.

و اگر به داستان موسی علیه السلام و فرعون بنگریم، هنگامی که سپاه فرعون مغلوب شد و ساحران ایمان آوردند، فرعون گفت: {قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى} {طه: ۷۱}.

ترجمه:- فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؛ بی گمان او بزرگ شما است که به شما جادو آموخته است دست ها و پاهای شما را به خلاف یکدیگر قطع میکنم و شما را به تنه های درخت خرما به دار می آویزم والبته خواهید دانست کدام یکی از ما و شما در عذاب دادن سخت تر وودر دنیا پاینده تر است.

عبرت ششم: اسلام چراغی است که خاموش نمی شود و خورشیدی است که هرگز غروب نمی کند.

اگر کافران گمان کنند که با کشتن دعوتگران راه حق اسلام خاموش خواهد شد یا از زمین محو می شود، این نادانی کامل است. بلکه با کشتن و سوزاندن داعیان، چراغ اسلام خاموش نمی گردد. اگر کسی فکر کند با زور، ترساندن و ویران کردن خانه های مسلمانان می تواند اسلام را از میان ببرد، این اندیشه جاهلانه است. بلکه هر چه مسلمانان بیشتر رنج بکشند و کشته شوند، به همان اندازه چراغ اسلام تازه تر می شود و نابودی و هلاکت از آن کفار و جهان کفر است.

عبرت هفتم: در هر شرایط سخت باید بر خداوند متعال توکل کرد و به او اعتماد کامل داشت.

وقتی سپاه پادشاه ظالم آن پسر- را بر فراز کوه بردند تا او را از کوه بیندازند، آن پسر- به خداوند توکل قوی داشت و عرض کرد: «اللهم اکفنیهم بما شئت»؛ یعنی ای خدا، مرا از شر آنان نجات بده به هر طریقه ای که میخواهی. او باور داشت که همه چیز در اختیار خداوند است و بدون اذن او هیچ کاری ممکن نیست. همان لحظه خداوند با زلزله کوه را لرزاند و آنان هلاک شدند. پس ما هم باید مانند او توکل و اعتماد راسخ به خداوند داشته باشیم و در سختی ها از او یاری بخواهیم.

عبرت هشتم: در امت های گذشته نیز مؤمنان آزمایش می شدند و در امتحان های خداوند صبر می کردند.

فرود آمدن آزمایش ها بر مؤمنان و گرفتار شدن به شکنجه دشمنان، درحقیقت امتحان الهی است و لازم است که مؤمن در زمان امتحان بر آرمان خود ثابت و پایدار بماند. خداوند جل جلاله می فرماید: {وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَنَبْلُوْاْ اٰخِبَارَكُمْ} [محمد: ۳۱].

ترجمه:- و بدون شک شما را می آزمایم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و اخبار شما را بیازمائیم.

و نیز می فرماید: {لِيُمَيِّزَ اللّٰهُ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيْعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ} [الأنفال: ۳۷].

ترجمه:- این حشر نمودن کفار برای این است تا الله پلیدان (کافران) را از پاکان (مومنان) جدا سازد و بعضی پلیدان را بر بعضی دیگری قرار دهد، پس همه پلیدان را توده سازد باز آن همه را در دوزخ بیندازد این جماعت همان زیان کارانند.

درحقیقت، امتحان الهی نخستین پله کامیابی و نصرت است و آخرین پله اش بهشت است. خداوند جل جلاله می فرماید: {اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يٰٓاتِكُمْ مَّثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ الْبَاسُ وَالْضَّرَآءُ وَزَلُّوْا حَتَّى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ مَتٰى نَصَرَ اللّٰهُ اِلَا اِنْ نَصَرَ اللّٰهُ قَرِيْبٌ} [البقرة: ۲۱۴].

ترجمه:- آیا گمان میکنید که به آسانی وارد جنت می شوید در حالیکه هنوز آنچه که بر سر گذشتگان آمده بود بر سر شما نیامده است؛ آنها دچار سختی ها ومشقت ها شدند وچنان متزلزل ومضطرب شدند حتی که پیامبر شان و آنانیکه با او ایمان آورده بودند میگفتند پس مدد الله کی خواهد آمد؟گفته شد آگاه باشید که مدد الله نزدیک است.

عبرت نهم: در واقعه اصحاب الأخدود این عبرت روشن است که کافران و بی دینان دشمنی با مسلمانان و مؤمنان ندارند جز به سبب ایمانشان به خداوند متعال. خداوند هنگام بیان این داستان می فرماید: {مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ} [البروج: ۷].

ترجمه:- و آنها از مومنان انتقام نگرفتند مگر اینکه به الله غالب و ستوده ایمان آورده بودند.

یعنی آنان هیچ گناه و جرمی نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آوردند. (تفسیر ابن کثیر / دار الفکر ۵۹۸/۴). همچنین مسلمانان افغانستان و غزه نیز هیچ جرم و گناهی ندارند، جز آن که به خدا ایمان دارند و آداب و رسوم کفار را نمی پذیرند، زیرا این کار با ایمان در تضاد است.

عبرت دهم: در واقعه اصحاب الأخدود اصرار بر دعوت به دین را می بینیم. آن پسر دوبار از هلاکت نجات یافت و هر بار نزد پادشاه کافر رفت تا او را به دین دعوت کند و به ایمان فراخواند. اما به جای گوش دادن، پادشاه برای کشتن او نقشه می کشید. با این حال، آن پسر نه گریخت و نه پنهان شد، بلکه مستقیم نزد پادشاه می رفت برای دعوت به دین.

از این ما می آموزیم که مسلمان، هر اندازه با سختی روبه رو شود، باید بی دینان را به دین خود دعوت کند و در این راه هر مصیبت و غمی را تحمل نماید.

اللهم توفنا مسلمين وألحقنا بالصالحين.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته